

# دارالفنون و مجلس حافظ‌الصحة

● فاطمه قاضیها\*

## اشاره

دارالفنون تنها یک مدرسه و آموزشگاه نبود، بلکه نقطه‌ عطفی برای تأسیس بسیاری از نهادها و دستگاه‌های دولتی و غیردولتی خدماتی و آموزشی بعدی شد. یکی از بخش‌هایی که در این مجموعه شکل گرفت «مجلس حافظ‌الصحة» بود که بعدها به تأسیس وزارت بهداشت (بهداشت، درمان و آموزش پزشکی) و اداره بهداشت مدارس انجامید. در ادامه مقاله‌ای در این حوزه ارائه می‌شود.

تا قبل از صدارت امیرکبیر، معالجه بیماران در شهرها و روستاهای ایران وضعی بسیار دردناک داشت. جن‌گیران، پیرزان و پیرمردانی که ادعای طبابت داشتند، به معالجه بیماران مشغول می‌شدند. اغلب داروهایی که آنان تجویز می‌کردند، نه تنها موجب سلامتی بیمار نمی‌شد، بلکه بر بیماری آن‌ها می‌افزود.

تأسیس «مریض‌خانه دولتی» و به کار گماردن طبیبان و حکیمان تحصیل کرده و باتجربه از اقدامات سودمند امیرکبیر بود. بنا به دستور امیر بنای «مریض‌خانه دولتی» در سال ۱۲۶۶ قمری آغاز و در ربیع‌الاول ۱۲۶۸ احداث بنا پایان و بیمارستان افتتاح شد. این بیمارستان داروخانه مخصوص داشت و به قراری که نوشته‌اند، می‌توانستند ۴۰۰ بیمار را در آنجا درمان کنند. میرزا محمدولی حکیم‌باشی رئیس مریض‌خانه بود و حکیم کازولانی مسئولیت مداوای بیماران را برعهده داشت. به موجب آمار منتشرشده، در نخستین سال کار بیمارستان، یعنی از ربیع‌الاول ۱۲۶۸ تا ربیع‌الثانی ۱۲۶۹، تعداد ۲۲۳۸ مریض در آنجا مداوا شدند.

برای جلوگیری از کار شیادان و عوام‌فریبان که به نام طبابت مردم را فریب می‌دادند، به فرمان امیر دستور گرفتن «تصدیق طبابت» داده شد. در سال ۱۲۶۷ قرار بر این شد که طبیبان تا از معلم طبابت تصدیق نگرفته‌اند و وقوف و تجربه خود را معلوم نکرده‌اند،

E-mail: f.ghaziha@gmail.com

\*محقق، سندپژوه، نسخه‌شناس و پژوهشگر حوزه تاریخ معاصر

امیرکبیر برای  
توانمندساختن  
معلولان و ناتوانان  
نیز برنامه دقیق  
طرح ریزی  
کرده بود

«اذن طبابت» نداشته باشند. طبیبان می‌باید به تصدیق حکیم کازولانی، حکیم‌باشی نظامی، به کار پزشکی می‌پرداختند. البته عمر حکیم کازولانی کفاف نداد و حدود یک سال بعد درگذشت. پس از او در سال ۱۲۶۸ انجام این مهم به دکتر پولاک واگذار شد. امیرکبیر برای توانمندساختن معلولان و ناتوانان نیز برنامه دقیق طرح‌ریزی کرده بود. وی عقیده داشت که بسیاری از افراد معلول را با آموزش‌های ساده و کم‌خرج می‌توان به انسان‌هایی به‌نسبت توانا مبدل ساخت. افراد معلول زندگی محنت‌باری داشتند و اغلب آن‌ها در شهرها به‌گدایی مشغول بودند. امیر قصد داشت آنان را در مراکز درمانی و آموزشی ویژه معلولان گرد آورد و با آموزش‌های سودمند آن‌ها را به کارهایی مناسب وادارد. زیرا امیر یکی از وظایف دولت را توانمندکردن افراد معلول می‌دانست؛ به‌گونه‌ای که آن‌ها بتوانند به شغلی مشغول شوند و هرگز گدایی نکنند. او می‌گفت اگر درصد معلولیت بالا باشد، وظیفه دولت آن است که رفاه و آسایش فرد معلول را فراهم سازد و هزینه آن از بیت‌المال پرداخت شود (آدمیت، ۱۳۶۲: ۳۳۶-۳۳۲).

چنین به نظر می‌رسد که بعد از قتل امیر موارد مذکور چندان پیگیری نشدند. زیرا در سال ۱۲۷۹، یعنی حدود یک دهه بعد، علیقلی خان اعتضادالسلطنه، وزیر علوم، بار دیگر در این زمینه دستوری داد که متن آن در «روزنامه دولت علیه ایران» به چاپ رسید. او ضمن نام‌بردن از تصدیق پزشکی مقرر کرد نام پزشکان دارای گواهی‌نامه پزشکی در روزنامه مزبور به‌طور رسمی اعلام شود:

«مدرسه مبارکه دارالفنون که در ماه مبارک رمضان تعطیل بود و در هر هفته یک روز مذاکره می‌شد، حال همه روزه معلمین و متعلمین در مدرسه حاضر شده، مشغول تعلیم و تعلم علوم مقرر می‌باشند و از اهمات اعتضادالسلطنه وزیر علوم هر یک مساعی جمیله به ظهور می‌رسانند که در درجات و مقامات تحصیل خود ترقی حاصل نموده، فارغ‌التحصیل شوند.

شاگردان طب مدرسه دارالفنون از جهت اینکه از علم طب ایرانی و فرنگی با سررشته می‌باشند، مردم به آن‌ها بسیار رجوع می‌نمودند و غالباً معالجات آن‌ها بافایده بود. چون بعضی از آن‌ها علم خود را تکمیل نکرده بودند،

این اوقات اعتضادالسلطنه به عموم شاگردان طب قدغن اکسید نموده است که تا آن‌ها را حکیم طولوزان در علم فرنگی و میرزا احمد حکیم باشی کاشانی در علم ایرانی امتحان ننمایند، به معالجه مردم اقدام نکنند و بعد از آن، وقتی که هر یک استعداد معالجه کردن داشته باشند، مشارالیه تصدیق به آن‌ها بدهند، آن وقت به معالجه مردم اقدام کنند و سایرین تا تصدیق نگرفته باشند، مأذون به عیادت مردم نخواهند بود و بعد از امتحان اشخاصی که تصدیق در دست دارند، اسامی آن‌ها در روزنامه‌های آینده نوشته خواهد شد» (روزنامه دولت علیه ایران، ۱۲۷۹ ق).

اما با همه تلاش کوتاه‌مدت امیرکبیر و چند سال بعد اعتضادالسلطنه، پزشکان مشهور

دوره قاجار همان حکیم‌باشی‌های قدیمی بودند که معلوماتشان از «قانون» و «شفا»ی **بوعلی**، و همچنین «براء‌الساعة» **محمد زکریای رازی** و از این قبیل کتاب‌ها فراتر نمی‌رفت. داروهای آن‌ها نیز از کتاب «مخزن‌الادویه» بود. بعضی دکترهای فرنگ‌رفته و پاره‌ای دکترهای مدرسه دارالفنون تهران هم بودند، ولی این دسته غیر از چند نفری که در اعمال جراحی تجربه و معلوماتی داشتند، خیلی طرف توجه و رجوع نبودند و مردم به طبای قدیم بیشتر اعتقاد داشتند. یکی دو نفر دکتر فرنگی هم بودند که دکتر **تولوزان**<sup>۱</sup>، دکتر دربار ناصرالدین‌شاه، از همه آن‌ها معروف‌تر بود. بعدها دکتر **فوریه**، طبیب فرانسوی به‌جای او آمد. اما فوریه بیش از سه سال در ایران نماند و کتاب معروف سه سال در دربار ایران را نوشت که بعدها مرحوم **عباس اقبال آشتیانی** آن را ترجمه کرد. متن کتاب حاوی خاطرات و مشاهدات دکتر فوریه از دربار ناصرالدین‌شاه و ایران در مدت اقامتش (۱۳۰۶-۱۳۰۹) در ایران، به‌همراه تصویرهای تاریخی است که وقایع دربار ایران را در آن زمان به‌خوبی پوشش می‌دهد.

**بگمز** طبیب فرنگی دیگری از ارامنه استانبول بود که به ایران آمد و در تهران به طبابت پرداخت. بگمز در ذی‌عقده ۱۳۰۵ در سفر ناصرالدین‌شاه به بیلاقات مازندران، از طرف وی ملقب به عمادالاطبا شد. نام‌برده چندین سال در رده طبای فرنگی دربار، یعنی طبای خاصه شاه در سفر و حضر به‌شمار می‌آمده و تخصصش بیشتر در امراض زنانه بوده است. محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود در تاریخ ۲۲ ذی‌عقده ۱۳۰۹ می‌نویسد:

«**فاطمه سلطان**، دختر باغبان‌باشی اقدسیه که حالا محبوبه شاه است سقط می‌کرده است. بگمز را برای معالجه بچه او برده بودند.» باید گفت که طبای فرنگی معروف ناصرالدین‌شاه سه نفر بودند: دکتر **تولوزان**، دکتر فوریه و دکتر **بگمز** که بعداً مسلمان شد و نام و لقب **محمدحسن عمادالاطبا** را دریافت کرد. پیش از این سه نفر هم، دکتر **کلوکه** فرانسوی و دکتر **پولاک نمساوی** (اتریشی) در دربار ناصری طبابت می‌کردند.

باز اعتمادالسلطنه در تاریخ چهارشنبه ۳ رمضان ۱۳۰۲ در مورد بگمز می‌نویسد: «شاه به بگمز فرمودند که روزه بخوری، واجب‌القتلی؛ چرا که مسلمان شدی. حالا اگر عبادت نکنی کافر خواهی بود. بی‌خود از دهانم بیرون رفت، عرض کردم که هر کس روزه بخورد واجب‌القتل است، در حالتی که خود شاه هم روزه می‌خوردند. ان‌شاءالله ملتفت نشدند.»

**بگمز** یا **محمدحسن عمادالاطبا** عشق مفرطی به قمار داشته و گاهی هم که اعتمادالسلطنه حضورش حاضر نبوده، در غیاب او برای شاه روزنامه می‌خوانده و ترجمه می‌کرده است. همچنین اعتمادالسلطنه مدعی است که بگمز ضمن کار پزشکی پلیس مخفی شهربانی نیز بوده و راجع به این موضوع در یادداشت‌های خود می‌نویسد:

1. Tholozan

«... به علاوه، جمعی از اطبا را هم که به خانه‌ها جهت معالجه می‌روند مأمور کردند که اخبار بدهند؛ از جمله یکی بگمز است» (بامداد، ۱۳۷۱: ۱۹۱-۱۹۰).

ذکر این نکته نیز بجاست که حق‌القدم یا به قول امروزی‌ها، حق ویزیت به طبیب هیچ مرسوم نبود. طبیب به بالین بیمار می‌آمد. اگر مریض می‌مرد، خودش خجالت می‌کشید چیزی مطالبه کند. ولی اگر معالجه می‌شد، برحسب زیادی و کمی زحمتی که در رفت و آمد به بالین مریض متحمل شده بود، حق‌العلاجی برای او می‌فرستادند. البته توانایی مریض هم در کمیت این حق‌العلاج مداخله داشت. بسا اتفاق می‌افتاد، نیمه‌شب دنبال دکتری که نزدیک خانه مریض بود می‌فرستادند. بدبخت را زحمت می‌دادند و می‌آمد، دستوراتی می‌داد. فردا صبح بزرگ‌ترهای خانواده که می‌شنیدند، این دکتر را نمی‌پسندیدند و دنبال حکیم‌باشی دیگری می‌رفتند و این زحمت آقای دکتر هدر می‌رفت.

معهدا اگر دفعه دیگری باز هم از همین خانه پی دکتر می‌آمدند، از رفتن سر مریض مضایقه نمی‌کرد، زیرا امیدوار بود به‌واسطه معالجه مریض سرشناس شود و شهرت حاصل کند. اکثراً برای اطبا پارچه نبریده نفیس و شال کرمانی، یا اگر مریض خیلی اعیان بود، شال کشمیری می‌فرستادند. بیشتر اعیان برای خانواده خود طبیب خاص داشتند که معالجه همه اهل خانه، اعم از آقا، خانم، نوکر و خدمتکار با او بود. آقای خانه هر چندی یکبار پول یا هدیه‌ای برای حکیم‌باشی می‌فرستاد، ولی هیچوقت قرار قبلی که آقا چه باید در سال بدهد و طبیب چه اشخاصی را باید معاینه و معالجه کند در کار نبود. طرفین حق و حساب‌دان و باگذشت بودند و هیچ وقت اختلافی در میان نمی‌آمد. طبیب هم در مطب خود حق‌المعاینه معینی نداشت و گاهی مریضها پنج‌شاهی یا ده‌شاهی لای نسخه روز قبل می‌پهچیدند و تقدیم می‌کردند. ولی حکیم‌باشی‌ها نظری به آن نداشتند و از فقرا هیچ چیزی مطالبه نمی‌کردند (مستوفی، ۱۳۸۴: ۵۲۸-۵۲۷).

لازم به توضیح است که هر چند اروپایی‌ها به اکثر طبیبان ایرانی، همانند کسانی که با احضار اجنه سروکار دارند می‌نگریستند تا پزشک، اما این اطبا موقعیت ممتازی در جامعه ایرانی داشتند. در ایران به پزشکی به‌عنوان علمی آمیخته با ماوراءالطبیعه نگریسته می‌شد. از این رو، طبیب را همچون شفا دهندگان اولیه در هاله‌ای از جادو تلقی می‌کردند. اما این احترام برای مصونیت طبیب در صورتی که بیمارش فوت می‌کرد، کافی نبود. زیرا طبیبی که مقصر دانسته می‌شد و هنگام مرگ بر بالین بیمار حضور داشت، در معرض خطر کتک‌خوردن توسط زنان عامی و توده مردم قرار می‌گرفت. برای اجتناب از چنین رویدادهایی، اطبا (همچون پولاک) افراد مطلعی داشتند که از کم و کیف شرایط بیمار آنها را آگاه می‌کردند. اگر درمی‌یافتند که بیماری لاعلاج و موت مریض نزدیک است، از رفتن بر بالین او سر باز می‌زدند تا دچار حملات فیزیکی نشوند و مورد لعنت و نفرین قرار نگیرند (فلور، ۱۳۸۷: ۱۳۴).

این داستان هم از دکتر پولاک، طبیب مخصوص ناصرالدین‌شاه، درباره احداث بیمارستان

به‌منظور پیشگیری  
از بروز و جلوگیری از  
انتشار بیماری‌هایی  
مثل وبا، طاعون،  
و آبله، انجمنی  
به نام «مجلس  
حافظه‌الصحة»،  
وابسته به دارالفنون  
و در محل مدرسه،  
تشکیل شد

و ضیاءالسلطنه، دختر شاعر و ثروتمند فتحعلی‌شاه شنیدنی است:

«در سال ۱۸۵۸ م/ ۷۴-۱۲۷۵ق، چند خان سرشناس را وادار کردم مخارج ساختن بیمارستانی را برای تازه‌واردین به شهر فراهم کنند. من نیز برای این کار محل مناسبی را که خالی بود و به ضیاءالسلطنه، ثروتمندترین شاهزاده خانم مملکت تعلق داشت، پیدا کردم. وی اول با تخصیص این منزل برای نیتی که ذکر شد، موافقت کرد. ولی بعد از من پرسید: آیا هیچ‌کس در آن بیمارستان نخواهد مرد؟ و چون نتوانستم این اطمینان را بدهم، وی فریاد زد که پس لابد از من توقع نخواهید داشت که منزل خود را به مرده‌شورخانه تبدیل کنم! و بدین ترتیب قول خود را پس گرفت» (پولاک، ۱۳۶۲: ۲۱۶).

و اما چگونگی ایجاد مجلس حافظه‌الصحة از این قرار بود که از اوایل سال ۱۲۹۸ قمری، به‌منظور پیشگیری از بروز و جلوگیری از انتشار بیماری‌هایی مثل وبا، طاعون، و آبله، انجمنی به نام «مجلس حافظه‌الصحة»، وابسته به دارالفنون و در محل مدرسه، تشکیل شد. اعضای این انجمن جمعی از پزشکان ایرانی و خارجی بودند. اولین جلسه انجمن روز یکشنبه ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۲۹۸ با حضور علی‌قلی‌خان مخبرالدوله، وزیر علوم و معارف و ناظم دارالفنون و عده‌ای از پزشکان عضو در دارالفنون تشکیل شد و به مناسبت شیوع بیماری طاعون در عراق این تصمیمات اتخاذ شد:

۱. جلوگیری از رفت‌وآمد به عراق تا رفع بیماری.

۲. ایجاد قرنطینه در سرحدات غربی و بندر بوشهر.

۳. اعزام چند تن پزشک به سرحدات غربی و بنادر جنوب.

این انجمن مدت‌ها مرتباً در دارالفنون منعقد می‌شد (یغمائی، ۱۳۴۹). سرپرست دارالفنون، **جعفرقلی‌خان نیرالملک**، در این جلسه‌ها حضور می‌یافته و صورت جلسه‌های مزبور ممه‌ور به مهر وی بوده است. مجلس حافظه‌الصحة غالباً روزهای یکشنبه هر هفته، با ترکیبی از پزشکان فرنگی و ایرانی تشکیل می‌شده است. در این مجلس، موالید و متوفیات چند روز و یا حدود یک ماه شهر تهران قرائت می‌گردیده می‌شده و در مورد علت مرگ و میر بررسی‌های لازم به عمل می‌آمده است. چنانچه در صورت مجلس حافظه‌الصحة یکشنبه هشتم ربیع‌الاول ۱۳۰۵ (۱۸۸۷ م)، پس از معرفی اعضای ایرانی و فرنگی حاضر در جلسه و مواردی دیگر آمده است:

«پس از آن، **میرزا کاظم مولود** و متوفی دارالخلافه الباهره از نیمه شهر صفر را قرائت کرد و ثبت شد. متوفیات این ایام اطفال بیشتر بودند که از سرخچه یا نتایج آن، از قبیل اسهال و دوسنطاریا<sup>۱</sup>، تلف شده بودند. جناب حکیم‌باشی<sup>۲</sup> به‌طور استعجاب

۱. دوسنطاریا: نوعی اسهال توأم با درد و خون.

۲. منظور از حکیم‌باشی در این گزارش‌ها دکتر طولوزان است.

بعضی از بیماران  
به طور اخص  
در مجلس  
حافظ‌الصحه  
حاضر می‌شده‌اند  
و پس از بررسی و  
مشاوره، نتیجه نهایی  
اخذ می‌شده است

گفتند: شنیده‌ام که بعضی اطبا در سرخجه، مسهل و فلوس می‌دهند و این خلاف شیوه‌ی طبای حالیه است. اجزای مجلس به طبایی که آشنا هستند، منع کنند که مسهل به هیچ وجه در سرخجه به کار نبرند...» (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، مجموعه ۶۱، سند شماره ۱۳۲).

آن‌طور که از متن صورت جلسه‌ها بر می‌آید، ریاست جلسات را دکتر طولوزان به عهده داشته و از وی با نام «جناب دکتر طولوزان حکیم‌باشی مخصوص اعلی حضرت همایونی روحنا فداه (همان، سند شماره ۱۳۱) نام برده شده است. اگر هم سمت ریاست مجلس را نداشته، اداره‌کننده جلسات وی بوده است. چنان‌که در قسمتی از یکی از صورت جلسات، پس از ذکر ساعت، محل، و نام افراد حاضر در جلسه، آمده است: «جناب حکیم‌باشی از اجزای محترم مجلس، امراض شایعه این اوقات را استفسار نمودند. آنچه متفق علیه همه بود، جز بعضی نوبه‌ها و سرخجه اطفال...» (پیشین).

شایان ذکر است که در سال ۱۳۰۰ ق، اعضای ایرانی مجلس حافظ‌الصحه به این شرح بوده‌اند: جناب جلالت‌مآب مخبرالدوله، وزیر علوم؛ جناب جعفرقلی‌خان، رئیس مدرسه؛ ملک‌الطبای حکیم‌باشی حضور همایون؛ آقامیرزا سیدرضی حکیم‌باشی نظام؛ شیخ‌الاطبا طبیب مخصوص حضور؛ میرزا ابوالقاسم حکیم‌باشی و معلم مدرسه؛ میرزا کاظم معلم حکمت‌طبیعی؛ میرزا علی دکتر؛ معتمدالاطبا طبیب حضور مبارک و حکیم‌باشی حضرت والا نایب‌السلطنه؛ امیرکبیر وزیر جنگ؛ میرزا محمد دکتر رئیس مریض‌خانه مبارکه؛ حاجی میرزا حبیب‌الله حکیم حضور؛ میرزا نصرالله طبیب حضور؛ میرزا عبدالکریم؛ میرزا عبدالله؛ میرزا علی‌اکبرخان؛ حسن‌خان؛ میرزا محمدتقی سررشته‌دار؛ میرزا نصرت طبیب مخصوص مدرسه و طبیب مریض‌خانه و رئیس آبله‌کوبی تهران؛ محمدحسین میرزا روزنامه‌نویس. همچنین طبای فرنگی عضو مجلس حافظ‌الصحه در آن سال به این شرح بودند: جناب دکتر طولوزان، حکیم‌باشی مخصوص حضور همایون؛ دکتر تولوزان؛ دکتر دکسن، حکیم‌باشی سفارت انگلیس؛ دکتر چرب‌بین، طبیب سفارت روس؛ دکتر بگمز (هاشمیان، ۱۳۸۳: ۱۱۲-۱۰۳).

در گزارش دیگری از مجلس حافظ‌الصحه، بعد از ذکر تاریخ و اعلام عدم حضور نیرالملک، رئیس مدرسه به علت کسالت و ذکر اسامی حاضرین آمده است: «جناب حکیم‌باشی از احوال نیرالملک اول مجلس مستحضر شدند و وعده عیادت ایشان کردند.» (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، مجموعه ۶۱، سند شماره ۱۲۱).

همچنین راپورت صحیحه از سایر ولایات در این مجلس قرائت و ترجمه می‌شده و تصمیم مقتضی اتخاذ می‌گردیده است.

گاهی بعضی از بیماران به طور اخص در مجلس حافظ‌الصحه حاضر می‌شده‌اند و پس از بررسی و مشاوره، نتیجه نهایی اخذ می‌شده است. چنان‌که در قسمتی از روزنامه حافظ‌الصحه به تاریخ دوشنبه یازدهم ربیع الثانی ۱۳۰۵ آمده است:

«پس از انعقاد مجلس، نیرالملک اظهار داشتند که میرزا طاهر مستوفی پسرى دارد که نابینا شده است و بر حسب قرارداد، جناب وزیر علوم در این مجلس حاضر شده که اطبای عظام رسیدگی کنند و اگر معالجه‌پذیر است، دستورالعملی بدهند. جناب حکیم‌باشی اظهار نمودند که مخصوصاً دکتر هاویلاند<sup>۱</sup> در مریضخانه لندن، در زبردست معتبرترین کحالان (چشم‌پزشکان) انگلیس تحصیل کرده است و اکنون از اطبای کارآموده است و مخصوصاً در علم و عمل کحالی ید طولایی دارد و بسیار مناسب است که او را ببینند و دستورالعمل بدهد. دکتر مومی‌الیه نیز پذیرفت. رسیدگی کرد و اصل مرض را بیان نمود و دل‌داری داد و گفت ممکن است به صحت انجامد و دستورالعمل معالجه داده شد. بعد از آن ولد جناب آخوند ملاعبدالکریم، مجتهد ارگ حاضر شد که اطبای عظام مرض او را تشخیص دهند و معالجه نمایند. پس از غور و بررسی کامل معلوم گشت که مسلول و ریه‌اش معلول است و دستورالعمل داده شد» (پیشین، سند شماره ۳۳).

ناصرالدین‌شاه نیز در خاطرات روزانه خود در تاریخ ۳ ربیع الثانی ۱۳۰۷ (۱۸۸۹م)، ضمن شرح بازدیدش از دارالفنون، به مجلس اطبای حافظ‌الصحة به شرح زیر اشاره می‌کند: «روز چهارشنبه ۳ ربیع الثانی ۱۳۰۷ عصر رفتیم به مدرسه دارالفنون برای دیدن شاگردهای مدرسه. از در حیاط جدید مدرسه وارد شدیم. تمام اعضای مدرسه، صاحب منصبان، نیرالملک، تقی میرزای چشم‌گرده قدیمی، معلمین و متعلمین همه بودند. [کامران میرزا] نایب‌السلطنه و عزیزالسلطان و غیره هم بودند. اول قدری توی حیاط ایستادم. شاگردها و غیره را دیدم. بعد رفتیم بالاخانه، میز شیرینی و میوه چیده بودند. آنجا هم قدری ایستادیم. بعد رفتیم مجلس اطبای حافظ‌الصحة، تمام اطبا آنجا بودند: سلطان‌الحکما، میرزا زین‌العابدین، بیگمز<sup>۲</sup> و حتی ابن‌سعد، حکیم انگلیس، حکیم روس و غیره بودند. سلطان شوخی می‌کرد و می‌گفت: میرزا زین‌العابدین سؤالات می‌کرد، بیگمز هم سؤال می‌کرد، جواب می‌دادیم، از آن جمله بیگمز پرسیده بود: هفت تا کلاغ روی درخت نشستند. تفنگ انداختند به سه تاش خورد، افتادند. باقیش چه شد؟ گفته بودند پریده‌اند. بعد گفته بود یک کوری می‌مرد، شلغم می‌خورد، قدری از این شوخی‌ها کردند. بعد دوباره رفتیم اطاق‌های شاگردها یکی یکی را گشتیم. خیلی خسته شدیم. بعد آمدیم وارد اندرون شدیم» (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، *آلبوم ۹۴: ۹۷۰*).

در سال ۱۳۱۳ قمری، یعنی سال قتل ناصرالدین‌شاه، نیرالملک وزیر علوم شد و امور مدرسه دارالفنون هم زیر نظر خودش بود. وی در سال ۱۳۱۵ پسر خود، رضا قلی‌خان را

۱. دکتر هاویلاند، طبیب و سیاح انگلیسی، در جلسه حضور داشته است (اسناد خزانه سازمان اسناد ملی ایران، مجموعه ۱۴۹، سند شماره ۱۳۷).

۲. بیگمز، پزشکی ارمنی از ارمنه استامبول بود که مسلمان شد و نام خویش را محمدحسن نهاد. ناصرالدین‌شاه لقب عمادالاطبا به او داد و او را جزو اطبای دربارش کرد (بنگمایی، ۱۳۴۹: ۴۲۳).

رئیس مدرسه نمود (بامداد، ۱۳۷۱، ج ۵: ۷۱).

چنانچه بر اساس یکی از مجموعه اسناد خزانه سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، تحت عنوان «کتابچه تشخیص مواجب و مصارف و غیره معلمین و متعلمین مدرسه مبارکه دارالفنون از قرار برواتی که همه ساله از دیوان اعلی صادر می‌شود» (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، آلبوم ۴۱۸: ۲۱) آمده است: «جناب رضا قلی خان رئیس، و هدایت قلی خان نائب رئیس، و جناب جعفر قلی خان نیرالملک وزیر علوم.»

این سند بدون تاریخ احتمالاً مربوط به بعد از ۱۳۱۵ قمری و دوره مظفرالدین شاه است. بر اساس این سند، میرزا عبدالوهاب خان رئیس‌الکتاب و محمدحسن خان ادیب‌الدوله ناظم مدرسه (منظور ادیب‌الدوله دوم، پسر محمدحسین خان ادیب‌الدوله است که پس از مرگ پدر در سال ۱۳۱۵ به سمت نظامت مدرسه دارالفنون تعیین شد) بوده‌اند (بامداد، ۱۳۷۱، ج ۵: ۲۳۱).

همین طور در این مجموعه اسامی معلمین فرنگی و ایرانی، اسامی متعلمین فارغ التحصیل که فعلاً هر یک از آن‌ها از مدرسه خارج و مأمور خدمت دیوانی است، و نیز اسامی شاگردان معدن، توپخانه، پیاده‌نظام، طب، صنعت و سایر اهالی مدرسه قید شده است. به علاوه، فهرست مخارج مختلف مدرسه، از قبیل ابتیاع اسباب لازمه، قیمت ملبوس، ملبوس مجانی شاگردان، دارو و غیره قید گردیده است.

با همه اهمیت که در دوره حکومت ناصرالدین شاه به مدرسه دارالفنون داده شد، بعد از مرگ وی و زمامداری مظفرالدین شاه، از اعتبار و اهمیت آن کاسته شد و هم چندان از طرف حاکمیت مصروف آن نگردید.

## منابع

۱. آدمیت، فریدون (۱۳۶۲). امیر کبیر و ایران. انتشارات خوارزمی. تهران.
۲. روزنامه دولت علیه ایران، ۲۸ شوال ۱۲۷۹، شماره ۵۴۱.
۳. بامداد، مهدی (۱۳۷۱). شرح حال رجال ایران. انتشارات زوار. تهران.
۴. مستوفی، عبدالله (۱۳۸۴). شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه (ج ۱). انتشارات زوار. تهران.
۵. فلور، ویلم (۱۳۸۷). سلامت مردم در ایران قاجار. ترجمه ایرج نبی‌پور. انتشارات دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی بوشهر.
۶. پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۲). سفرنامه پولاک، ترجمه کیکوس جهانداری. انتشارات خوارزمی. تهران.
۷. یغمائی، اقبال (۱۳۴۹). مدرسه دارالفنون. مجله یغما. سال ۲۳. شماره هفتم.
۸. سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، آرشیو اسناد، اسناد بیوتات، مجموعه ۶۱.
۹. هاشمیان، احمد (۱۳۸۳). «مجلس حافظ الصحه؛ یا قدم‌های اولیه برای پایه‌گذاری وزارت بهداشت و درمان در ایران». نشریه تاریخ معاصر ایران. شماره ۳۱. پاییز.